

ابن القِفْطِي

(٥٦٨٤٤٦ هـ ق.)

دکتر علی اصغر حلبی

جمال الدّین ابوالحسن علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبد الواحد شیبانی، نویسنده و مورخ ذوفنون اسلامی در سدهٔ ششم و هفتم هجری. اخبار حیات او را مأخذ چندی یاد کرده‌اند. یکی از آنها ترجمه‌ای است که برادر ابن القسطی یعنی مؤید الدین ابراهیم به سال ۱۲۵ هـ / ۶۴۸ م نوشته است و آن ترجمه برپشت دو نسخه از تاریخ الحکماء، یعنی نسخهٔ منیخ و نسخهٔ لندن موجود است و هر دو را استاد مولر در مقالهٔ ممتعی که در باب ابن القسطی نوشته، آورده است. غریغوریوس ابوالفرج معروف به ابن‌العبری نیز آن را عیناً در تاریخ مختصر الدول آورده است.^۱ از این دو گذشته، یاقوت حموی که معاصر او بوده و در حلب او را دیده و از عنایت او برخوردار گشته، در معجم البلدان (ذیل «ذی جِلَّة» و «قُقْطَة») و ارشاد الاریب اطلاعات مهمی راجع به او به دست می‌دهد. اما مأخذ دیگر، غالباً از این دو سه مأخذ استفاده کرده‌اند.

خانواده ابن القسطی اصلاً از اهالی کوفه بوده‌اند و از آنجا به دیار مصر انتقال یافتند و در فقط از بلاد صعید میان قنا والأخصر^۲ اقامت گزیدند. بعدها در آنجا جدّ ابن القسطی یعنی

۱. تاریخ مختصر الدول، ص ۴۷۶.

جمال الدین ابراهیم ملقب به قاضی الاَوْحَد بہ کار قضا اشتغال یافت. پس از او پدر ابن القسطی یعنی یوسف ملقب به قاضی الاشرف (وفات: ۱۲۲۷ م ۶۴۴ هـ) در ذی جَبَلَه از بلاد یمن به همان کار مشغول شد، و در همینجا جمال الدین ابن القسطی در نیمة اول سال ۵۶۸ هـ. ق. / ۱۱۷۲ م متولد شد (در باب تولید ابن القسطی این تاریخ درست است، و همان است که برادرش مؤید الدین یاد کرده اماً تاریخی که ابن شاکر و صفوی ذکر کرده‌اند یعنی ۵۶۰ هـ. ق. خطاست، زیرا در این سن پدر جمال الدین تنها ۱۲ ساله بوده است و بعید است که کسی در این سال ازدواج کرده باشد). ابن القسطی، تحصیلات خود را در قاهره انجام داد. از شیوخ و اساتید او نام هفت تن را ذکر کرده‌اند که عبارتند از:

۱. ابوالیمّن زید بن حسن بن زید کندي (۶۱۰-۵۲۰ هـ. ق.). ابن خلکان، وفیات^۱
۲. شهاب الدین بن محمود الشذبانی، معروف به ابوالضیاء هروی شروطی
۳. عبدالرحیم بن عبدالکریم مروزی سمعانی (وفات: ۶۱۶-۶۱۴ هـ. ق.).^۲
۴. ابوالسعادات اسعد بن یحیی معروف به بهاء سنجاری (وفات: ۶۲۲-۶۱۴ هـ. ق.).^۳
۵. عمر بن طبرزی دارفُری (وفات: ۵۰۷ هـ. ق.).^۴
۶. محمد بن سعید بن یحیی بن واسطی (۶۳۷-۵۵۸ هـ. ق.).^۵
۷. عماد کاتب اصفهانی (۵۹۷-۵۱۹ هـ. ق.).^۶

در مأخذی که ترجمه ابن القسطی را نوشته‌اند، از این اساتید یا مشایخ او نامی نبرده‌اند، ولی با مراجعه به نوشته‌های خود ابن القسطی و ترجمه‌های این اعلام در کتب تاریخ و ادب برمی‌آید که ابن القسطی نزد آنها تحصیل کرده است.

ابن القسطی پس از تحصیل، به سال ۱۱۸۷ م ۵۸۳ هـ. ق. به بیت المقدس رفت، که پدرش یوسف در آنجا به مقام نیابت قاضی فاضل (ابوعلی عبدالرحیم بن القاضی الاشرف ابی الحسن حسن بن حسن بن احمد لخمی عسقلانی، (وفات: ۵۹۶ هـ. ق).^۷ وزیر و قاضی

۱. وفیات، ج ۱، صص ۲۱۵-۲۱۴، ترجمه، ص ۳۱. ۲. همان مأخذ، ص ۳۷۷، ترجمه، ص ۳۵۸.

۳. همان مأخذ، ص ۷۳. ۴. همان مأخذ، صص ۴۱۷-۴۱۶.

۵. همان مأخذ، ج ۲، صص ۱۰۰-۱۰۱. ۶. همان مأخذ، ج ۲، صص ۱۹۱-۱۸۸.

۷. همان مأخذ، ج ۱، صص ۳۱۵-۳۰۸.

اعظم صلاح الدین برگزیده شده بود. ابن القسطنطیلی در فاصله سال‌هایی که در آنجا اقامت داشت، مواد لازم را برای نوشتین آثار بعدی خوش جمع آوری می‌کرد. در سال ۱۲۰۱ ه.ق. ابن القسطنطیلی بر اثر اغتشاشاتی که با مرگ صلاح الدین ایوبی (۵۳۲-۵۸۹ ه.ق.) پیش آمد مجبور شد که به حلب برود. وی در آنجا تحت حمایت و تشویق یکی از دوستان پدرش بار دیگر توانست تحقیقات علمی و ادبی خود را برای چند سال ادامه دهد؛ تا اینکه اتابک حلب الملک الظاهر (۱۲۱۶ م/۶۱۳ ه.ق.) وی را مسؤول دیوان مالیات کرد؛ شغلی که وی با اکراه پذیرفت، ولی مایه این شد که به لقب مهم «قاضی الاکرم» ملقب شود. پس از مرگ الملک الظاهر، وی از مقام خود استعفا کرد، ولی باز سه سال بعد توسط جانشین الملک الظاهر به همان مقام انتخاب گردید و این مقام را بدون وقهه تا سال ۱۲۳۰ م/۶۲۸ ه.ق. بر عهده داشت. شکی نیست که ابن القسطنطیلی در این دوران از نفوذ خویش در پیشبرد علم استفاده کرد. برای مثال، در حلب به یاقوت حموی (وفات: ۶۲۶ ه.ق.) که از دست مغولان متواری بود پناه داد و در تألیف فرهنگ جغرافیایی یاقوت او را یاری کرد. ابن القسطنطیلی در سال ۱۲۳۰ م/۶۲۸ ه.ق. به تقاضای خودش از مقام دیوانی کناره گرفت و توانست چند سال از عمر خود را وقف تکمیل مطالعات خویش کند. اما در سال ۱۲۳۶ م/۶۳۳ ه.ق. توسط الملک العزیز (وفات: ۶۳۲ ه.ق.) به وزارت برگزیده شد و در این مقام باقی بود تا اینکه به سال ۱۲۴۸ م/۶۴۶ ه.ق. درگذشت.

اصحاب ترجمه همه یک زیان، جوانمردی و مردّت و حسن معاشرت او را ستوده‌اند و گفته‌اند که وی یکی از نویسنده‌گان مبربز در نظم و نثر بوده است و به لغت و نحو و فقه و حدیث و علوم قرآنی و اصول دین و منطق و حکمت و نجوم و هندسه و تاریخ، عارف بوده است و کتابخانه بزرگی داشته و «از دنیا جز کتاب چیزی را دوست نمی‌داشته و حتی خانه و همسر نداشته است».^۱ گفته‌اند آن اندازه کتاب جمع کرد که به شماره نیاید، به طوری که قیمت آنها را پنجاه هزار دینار تخمین زده‌اند و وقتی که می‌مرد همه کتاب‌های خود را برای الملک الناصر وصیت کرد. از داستان‌هایی که علاقه مفرط او را به

كتب نشان می دهد یکی این است که به نسخه زیبایی از کتاب الانساب سمعانی (وفات: ۱۱۶۷ م/۵۶۳ هـ) دست یافت که به دست خود مؤلف نوشته شده بود، جز اینکه در آن نقصی وجود داشت و پس از جست و جوی زیاد جز چند صفحه از آن قسمت ناقص به دست نیامد. تا اینکه خبر دادند یک کلاهدوز (قلانسی) آن صفحات را در کارگاه خویش بکار برد و از آنها قالب کلاه ساخته‌اند و از این روی تباہ گشته است. وی چندان بر این تباہی افسوس خورد که بیمار گشت و چند روز از رفتن به خدمت امیر و حضور در بارگاه او تن زد و عده‌یی از اعیان و افاضل به دیدار او می‌رفتند و مانند کسی که عزیزی را از دست داده باشد او را تعزیت می‌کردند.^۱

از نمونه‌های اهتمام او به جمع اخبار مفید و وفور اطلاع او بر کتاب‌ها این است که کتابی تصنیف کرد و آن را *أنهزة الخطير و نزهة الناظر في أحسن ما تقبل من ظهور الكتب* نامید، و تردیدی نیست که فحواری این نام مؤید مطلبی است که وی می‌گوید «چه نیک است آنچه بر پشت نسخه‌ای از کتاب الامتاع ابوحیان توحیدی به خط یکی از مردم الجزیره دیدم که نوشته بود و ابوحیان، این کتاب خود را به عنوان صوفی آغاز کرد، ولی در وسط کار محدث و در پایان آن خواهند آزگاری از کار درآمد»^۲ و به هر صورت، این کتاب ابن القسطنی نمایانگر این واقعیت است که وی به جمع آوری نکته‌های آموزنده و دل‌پذیر، در پشت کتاب‌ها و یا از پشت کتاب‌ها، علاقه‌مند بوده است و حق این است که یکی از مواضعی که نکات عالی را از قدیم در آنجا می‌نوشته‌اند، پشت کتاب‌ها بوده است و این کار او در حقیقت مصدق این سخن معروف است که یحیی برمکی (وفات ۱۹۰ هـ) به فرزند خویش می‌گفت: «ای پسر دانش را از افراط مردم فرایگیر، زیرا مردم بهترین شنیده‌ها را می‌تویستند و بهترین نوشته‌ها را از بر می‌کشند و بهترین از بر شده‌ها را می‌گویند».^۳

ابن القسطنی تأییفات زیادی داشته است که از آن جمله نام ییست و شش تألیف در مأخذ

۱. *الواقي بالوفيات*, ج ۲، ص ۲۳۴.

۲. *وفیات*, ج ۲، ص ۴۸۸ کشکول، ص ۴۵۴؛ ارشاد الاریب، ج ۷، ص ۲۷۲ «من کلامه لیثیه: اکثروا احسن مائشمنون و احفظوا احسن ماتکثیرون و تحدّثوا بحسن ما تخفیظون».

ترجمه او یاد شده است که بیشتر آنها تاریخی است، از این همه کتاب، امروزه تنها ۳ اثر بر جای مانده و خوشبختانه هر سه چاپ شده است: (۱) *الْمُحَمَّدُونَ مِنَ الشَّعَرَاءِ* و *أشعارهم*، که به سال ۱۹۷۵ م/ ۱۳۹۵ هـ در دمشق چاپ شده است. در این کتاب ترجمة ۳۲۸ تن از رجال ادب و شعر را که نامشان «محمد» بوده آورده و نمونه هایی از اشعار و نوادران را یاد کرده است.

(۲) *أنبآء الرُّوَاةِ عَلَى أَنْبَاءِ النُّحَا*، که در ۳ جلد در قاهره چاپ شده است و حاوی ترجمة احوال و نمونه های اشعار حدود هزار تن داشتمند و ادیب و نحوی است (دقیقاً ۸۱۳ عنوان ترجمه دارد) و در آن گذشته از معارفی که مستقیماً از شیوخ و اساتید خود در قاهره و اسکندریه و فقط شنیده بوده یا در سفرهای خود میان شام و مصر به چشم دیده، یا علمای دیگر از بلاد اسلامی با مکاتبه برای او فرستاده بوده اند؛ از کتب پیشینیان نیز از جمله از طبقات الشعرا ابن سلام جمحي (۱۳۹-۲۲۱ هـ)، طبقات الأئمّه صاعد اندلسی (وفات: ۴۶۲ هـ)، الفهرست ابن نديم، تاریخ نیشابور ابن البیع (وفات: ۴۰۵ هـ)، رجال الاندلس ابن حزم (وفات: ۴۵۶ هـ)، و تاریخ دمشق ابن عساکر (وفات: ۵۷۱ هـ). استفاده کرده است.

(۳) *تاریخ الحُكْمَاءِ*، که پس از این از آن بحث خواهد شد. اما کتب و رسائل منفرده ای که از او یاد کرده اند یکی کتاب اخبار مصر میں ابتدائیها لی ایام صلاح الدین، دیگری کتاب بقیه تاریخ السلجوقیه، سه دیگر کتاب الاستیناس فی اخبار آل مرداس، چهارم تاریخ آل متویه، پنجم تاریخ محمود بن سبکتگین، ششم اخبار المغرب و هفتم تاریخ الیمن؛ و نیز کتب و رسائل دیگر. یک تاریخ کامل به نام *تاریخ القسطنطی* که توسط ابن مکتوم (وفات، ۱۳۴۸ م/ ۷۴۹ هـ) خلاصه شده و بر جای مانده در حقیقت با تاریخ مصر که در بالا ذکر شد، یکی است. تکنگاری های ویژه ای نیز از او یاد شده، مانند رسائلی که ابن رشيق، ابوسعید السیرافي، مشیخة تاج الدین الکندي، ذیلی بر انساب بلاذری و جز آنها نوشته بوده که امروزه ظاهراً چیزی از آنها بر جای نمانده است.

اما نام دقیق آن کتاب ابن القسطنطی که در باب اخبار فلسفه و منجمان و ریاضی دانان نوشته به درستی معلوم نیست، ولی در میان مردم و اهل کتاب به *تاریخ الحُكْمَاءِ*، *تراجیم الحُكْمَاءِ*، و *إِخْبَارُ الْعُلَمَاءِ بِإِخْبَارِ الْحُكْمَاءِ* یا اخبار الحکماء یا نامهای مشابه دیگری مشهور شده است و

هرچند ابن ابی اصیبیعه مکرّر از او نقل کرده و تنها سه بار به اسم و رسم از مؤلف نام برده، اماً نام اصلی کتاب او را یاد نکرده است. ولی در همه ۱۶ نسخه خطی که از این کتاب سراغ داده‌اند، عنوان آن تقریباً بی اختلاف **المنتخبات المُلْتَقَطَاتُ** من کتاب تاریخ الحکماء تألیف الوزیر جمال الدین ابن القسطنطی آمده است و همین عنوان را حاجی خلیفه نیز عیناً یاد کرده است.^۱ درباره انتخاب کننده پس از این سخن خواهیم گفت. امروزه محققان تقریباً اتفاق نظر دارند که اصل کتاب تاریخ الحکماء ابن القسطنطی بر جای نعانده است، و آنچه باقی مانده و مشهور گشته همین مختصر موسوم به **المنتخبات المُلْتَقَطَات** است که به نام اختصاری تاریخ الحکماء (و گاه تراجم الحکماء) مشهور گشته است و برسبیل اختصار بر آن علّم شده است. همان طور که بیشتر مردم تفسیر طبری (وفات: ۳۱۰ ه.ق.) را تفسیر طبری می‌گویند نه جامع البیان فی تفسیر آی [القرآن].

اماً اینکه می‌گوییم این کتاب مختصر اصل کتاب ابن القسطنطی نیست، گذشته از وجود نسخه‌های متعدد این خلاصه، دلیل عمده دیگر کش این است که سه فقره‌ای که ابن ابی اصیبیعه از این کتاب به اسم و رسم نقل کرده، به خوبی نشان می‌دهد که مضمون آنها وسیع‌تر و عبارات آنها کامل‌تر از مطالبی است که در تاریخ الحکماء موجود در دستِ ما، آمده است.^۲

تاریخ تألیف متن اصلی نیز بی‌شک پس از وفات پدر مؤلف یعنی سال ۱۲۲۷ ه/ ۵۶۲۴ م بوده است. زیرا مؤلف وقتی در این کتاب از پدر خویش یاد می‌کند (ضمن ترجمه ارشمیدس حکیم ریاضی) پس از یاد او تعبیر «رَحْمَةُ اللَّهِ» را به کار می‌برد.^۳

اماً درباره مختصرکننده، جز نام مؤلف و تاریخ تألیف چیزی نمی‌دانیم. نام او چنانکه در پشت دو نسخه معروف لیدن یاد شده، محمد بن محمد بن علی بن محمد خطیب زوزنی است؛ ولی ذکر این زوزنی در کتب معروف عربی نیامده است. به هر صورت، زوزنی منسوب به زوزن است که به قول یاقوت «شهرک مشهوری در قوهستان (کوهستان) از بلاد

۱. کشف الظنون، ج ۲، ص ۵۳۶.

۲. طبقات، صص ۴۰۵-۴۰۶؛ ترجمة سموال، ص ۴۷۱-۴۷۲؛ ترجمة ابن الجزار، صص ۴۸۱-۴۸۲.

۳. تاریخ الحکماء، ص ۶۷.

شمال شرقی ایران بوده که از جنوب به نیشابور و از غرب به هرات» محدود می‌شده است و «به سبب ظهر فضلا و اهل علم زیادی از آنجا آن را بصره کوچک می‌نامیده‌اند».^۱ از مطالعه دو نسخه لیدن و نیز نسخه پاریس (شماره ۲۱۱۲) به روشنی برمی‌آید که وزنی از تلخیص کتاب و انتخاب موارد مورد نظر خود از آن، در ماه رب ۱۲۴۹ ه.ق. (۶۴۷ م. یعنی نزدیک به یک سال پس از فوت ابن القسطنطیلی فارغ گشته است. اسامی کسانی که ترجمه احوال آنها در این کتاب آمده بر حسب حروف هجای آمده است (هر چند این اصل دقیقاً مراجعات نشده است) و اگر اطلاعات نفیس و احاطه وسیع او را همراه با دسترسی او به کتب و مأخذ کمیاب در نظر بگیریم آنگاه تعجب نخواهیم کرد که چرا کتاب او پر از اطلاعات دست اول و ارزشمندی است که امروزه دست یافتن به اصول آنها تقریباً ناممکن است. از مأخذ عمدہ‌ای که مؤلف بدان اشاره می‌کند و امروزه خوشبختانه در دست ما هست یکی از الفهرست ابن ندیم است که آن را وصف می‌کند.^۲ از این گذشته مؤلف از کتاب‌های نادری که به نسخه‌های آن دسترسی داشته یا ملک خود او بوده بسیار یاد می‌کند و همچنین از اخباری که مشافهة از رجال و علمای ثقة زمان خود شنیده بوده، نقل می‌کند. مثلاً در ماده اقليدس (ص ۵۶، ليپرت) می‌گوید: «شرح مقاله دهم [از کتاب اقليدس] را که مردی یونانی به نام بیلیس کرده [این نام مصحّف پیس^۳ از حکماء اسکندرانی سده سوم میلادی است] و به عربی ترجمه گشته و ابن کاتب حلیم آن را نوشته و شکر خدا که نزد من موجود است، دیده‌ام و شرح مقاله دهم را که قاضی ابویکر محمد بن عبدالباقي بغدادی فرضی [یعنی حاسب، که به سال ۱۱۴۱ م ۵۳۵ ه.ق. وفات کرده است و سوتو راستشرق سویسی اخبار حیات و تأییفات او را جمع کرده است. مأخذ لاتین] نوشته دیده‌ام و آن شرح نیک و سودمندی است که در آنجا اشکال را به وسیله اعداد مُمَثَّل ساخته است و این شرح نیز شکر خدا به خط مؤلف نزد من موجود است» و نیز ابوالحسن قشیری اندلسی گفت که یکی از مردم اندلس بر این کتاب شرحی نوشته است که او آن را نام برد، ولی من فراموش کرده‌ام؛ و او این سخن

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۵۸.

۲. الفهرست، صص ۴۷-۵۰.

را در بیت المقدس شریف به سال ۵۹۵ ه.ق. برای من گفت.^۱

در این کتاب مطالبی در باب اساطیر و خرافات خاص ازمنه قدیم مانند عصر یونانیان از قبیل آنچه درباره ادریس و هرمس یاد می‌کند^۲، ولی فراموش نباید کرد که این حکایات و اساطیر در میان تازیان از زمانی دور رایج بوده و حتی تازیان برخی از آنها را از کتب یونانی و سریانی اقتباس کرده‌اند، ولذا از اهمیت کتاب چیزی نمی‌کاهد.

مؤلف گاه دچار اشتباهاتی شده است که به احتمال زیاد ریشه آن اختلاف و یا تحریف و تصحیفی بوده که در برخی از مأخذ او وارد شده بوده است. از آن اشتباهات یکی این است که مؤلف گاه یک شخص را دو تن گمان کرده است. مثلاً اخبار ثاؤن^۳ (نیمة دوم سده چهارم مسیحی) دانشمند فلکی اسکندرانی را در جای خود یعنی حرف «ث» ذکر کرده^۴، ولی در ماده فتنون نیز از وی سخن می‌گوید^۵، تو گویی شخص دیگری است و دلیل آن این است که متوجه نبوده است که فتون تحریف ثاؤن است. همین طور نمی‌دانسته است که میلاوس تصحیف مثلاوس^۶ (سده اول میلادی) منجم و مهندس بوده و از این روی در کتاب خود دو مدخل میلاوس و مثلاوس آورده است. باز به سبب اختلاف کتبی که بکار می‌برده، توجه نیافته و فرغانی منجم (سده سوم ه.ق.) را دو شخص گمان کرده یکی از آن دو نامش احمد بن محمد بن کثیر فرغانی، و دیگری نامش محمد بن کثیر فرغانی^۷ و از عجیب‌ترین اشتباهاتی که کرده مطلبی است که در باب «بادر و غوغای»^۸ می‌گوید. می‌نویسد «بادر و غوغای (هندي رومي جيلی) [این سه نسبت در الفهرست نیست] از دانشمندان است و او کتابی نوشته است که استخراج المياه نام دارد و دارای سه باب است»^۹ در صورتی که عالمی به نام پادر و غوغای هرگز وجود نداشته است چه این نام، اسم کتاب است نه مؤلف کتاب و مؤلفان عرب از زمان قدیم آن را مؤلف پنداشته‌اند و آن در اصل «واژه‌یی یونانی است و تلفظ درست آن «أَدْرَا غُوغَا» است، و معنای آن

۱. تاریخ الحكماء، ص ۶۵. ۲. همان، صص ۱-۷ و ۳۴۶.

۴. تاریخ الحكماء، ص ۱۰۸. ۵. همان مأخذ، ص ۲۰۶.

۷. تاریخ الحكماء، ص ۷۸ و ۲۸۶.

۹. تاریخ الحكماء، ص ۱۰۰.

3. Theon

6. Menelaos

8. Hydragogia

استخراج آب‌ها و بردن آنها به مناطق دوردست توسعه قنوات و مجاری است.^۱ اما از این استبهات و خطاهای نسبهٔ جزوی باید چشم پوشید. چه در نوشتهٔ موشکاف‌ترین و دقیق‌ترین محققان امروزی هم کم و بیش به چشم می‌خورد. محسّنات این کتاب بسیار است که برخی از آنها را در زیر یاد می‌کنیم:

۱. با آن که در کتب تاریخ حکما، هدف اصلی شرح احوال و ذکر آثار آن جماعت است هو معمولاً در عقاید آنان چندان بحثی نمی‌کنند، اما ابن القسطنطی نیز مانند برخی از مورخان تاریخ عقاید اسلامی، اینجا و آنجا عقاید حکیمان را نقل کرده به ویژه هرجا نظر حکیمی را با مبانی دین میین سازگار ندیده به آن ناسازگاری و احیاناً الحاد و زندقة او اشاره کرده است. برای نمونه، در ترجمة خیام اشعار او را نقد کرده می‌نویسد «وَبِأَطْنُبِهَا حَيَّاتٌ لِلشَّرِيعَةِ لَوَاسِعٌ وَمَجَامِعٌ لِلاغْلَالِ جَوَامِعٌ» باطن آن اشعار برای شریعت مارهای گزنه است و...^۲ و از این دست است مطالبی که درباره رازی (محمد زکریا) و «آراء سخیف و مذاهب خبیث» او و اینکه «اغراض علم الهی را نفهمیده» آورده^۳ و یا مطالبی که درباره ابراهیم بن هلال صابی حرّانی بغدادی (وفات: ۳۸۴ هـ.ق.) آورده و در آنجا می‌گوید که: سید رضی (وفات: ۳۸۴ هـ.ق.) او را در قصیده‌ای با مطلع زیر رثاء گفت:

أَعْلَمْتَ مَنْ حَمَلُوا عَلَى الْأَعْوَادِ آرایتَ كَيْفَ خَبَا ضِيَاءُ النَّادِي

آنگاه می‌گوید: برادرش سید مرتضی (وفات: ۴۳۶ هـ.ق.) که «متقشّف» بود چون این مطلع را شنید گفت: «تَعَمَّ عَلِمْنَا أَنَّهُمْ حَمَلُوا عَلَى الْأَعْوَادِ كَلْبًا كَافِرًا صَابِنًا عَجَلَ بِهِ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ»؛ آری می‌دانیم که بر روی این چوب پاره‌ها (تابوت) سگ کافر صابئی را می‌برند تا زودش به آتش دوزخ بسپارند^۴ و نظایر این گونه اظهار نظرها در کتاب ابن القسطنطی کم نیست.

۲. هرجا امری نامعقول و ضد فرهنگی به نظرش رسیده، از اظهار تعجب و تأسف خودداری نکرده است. مثلاً در ترجمة يحيى نحوی، آنجا که سخن از سانحه سوزانیدن کتابخانه‌های مصر و اسکندریه توسعه عمر و عاص و به دستور عمر خطاب به میان آمده

.۱. علم الفلك، ص ۶۱.
۲. همان مأخذ، ص ۲۷۱.

.۳. تاریخ الحکما، ص ۲۴۴.

.۴. همان مأخذ، ص ۷۶.

(صحت این واقعه امروزه مورد تردید قرار گرفته)، تأسیف عمیق مورخ بدین عبارت ظاهر گشته است که «فَاسْمَعْ مَا جَرَىٰ وَأَعْجَبْ: بِشَوْهُرْ آنچَه رَفَتْ وَتَعْجَبْ نَمَاهُ دَرَدْ». ^۱ ۳. در این کتاب حکایات لطیف و آموزندۀ بیان از شیوه‌های تدبیر پزشکان در معالجات، إصابات منجمان در پیشگویی، اعمال مهندسان، لطایف شاعران و کتابان، مراسم دربارها، رفتار مردمان با همدیگر، مهمانی‌ها، دوستی‌ها و کینه‌ها و کارشکنی‌های اهل علم با هم (مانند مناظرات ابن رضوان و ابن بطلان)، شوخی‌ها و مباحثات علمی نقل شده که نه تنها رغبت خواننده را به مطالعه می‌افزاید، بلکه او را از میان اجتماعات گذشته و تمدن‌های قدیم عبور می‌دهد و از اوضاع روحی و معیارهای فرهنگی مسلمین در حدود شش قرن باخبر می‌سازد.^۲

۴. توصیف جالب و دقیق برخی از شهرهای آن زمان مانند حلب، انطاکیه، لاذقیه، بغداد و بصره در این کتاب چنان زنده و گیراست که گویی خواننده عظمت و شگفتی‌های آن شهرها را به چشم می‌بیند و آواز ساکنانش را می‌شنود.^۳

۵. گاه مؤلف در کتاب خود اطلاعات آماری به دست می‌دهد، مثلًاً توصیف کاملی از درآمد سالانه یک طبیب و نیز وضع مالی پزشکان درباری ارائه می‌دهد.^۴ همین طور با مطالعه کتاب خواننده توجه می‌یابد که مسابقه (یا «کنکور») نیز در موقع ضروری میان اطباء بزرگزار می‌شده است^۵ و نیز ترتیب ارسال دارو و طبیب به دهکده‌ها و حتی زندان‌ها را یاد می‌کند.^۶

۶. در باب تشخیص بیماری و معالجه و مداوا و جراحی و حتی «رژیم» غذایی برای کم کردن وزن، حکایات دلنشیں و تجربه آموزی یاد کرده است که هم خواننده را سرگرم می‌سازد، و هم به شگفتی و امیدارد.^۷

چنانکه یاد شد، در این کتاب ترجمۀ ۴۱۵ حکیم و فیلسوف و منجم و چهار دودمان اهل

۱. همان مأخذ، صص ۲۴۹ و ۲۴۳.

۲. تاریخ الحكماء، صص ۳۵۶-۳۵۵.

۳. همان مأخذ، ص ۱۹۷.

۴. همان مأخذ، صص ۳۹۹-۴۰۰ و ۴۰۲-۴۰۵.

۵. همان مأخذ، صص ۲۷۱-۲۶۹.

۶. همان مأخذ، صص ۱۸۷-۱۸۹.

۷. همان مأخذ، صص ۲۴۷ و ۲۸۹.

علم (مانند بنوشاکر، بنوبختیشوع و...) یاد شده، و غالب ترجمه‌ها مربوط به اطبای است. یعنی از ۴۱۵ تن، حدود ۱۵۰ تن طبیب و کحال و جراح و بیطار و داروشناس، ۹۰ تن عالم به علوم اوایل و فلسفه، ۷۹ تن ریاضی دان و عالم هیأت و مهندس، ۶۷ تن منجم و حکامی [احکام نجوم، علم]، ۱۵ تن ادیب و مترجم و شارح و مورخ، ۴ تن متکلم، ۳ تن شاعر، ۲ تن خطیب و ۲ تن موسیقی دان بوده‌اند.

بسیاری از مؤلفان هم عصر ابن القسطنطی و نیز مؤلفان بعدی، از این کتاب استفاده کرده‌اند (مانند یاقوت حموی، ابن ابی اصیبیعه و حاجی خلیفه) و همه به فضل بسیار و دقت تألیف او معترف شده‌اند.

از این کتاب ترجمه‌ای به فارسی در سده یازدهم (سال ۱۰۹۹ ه.ق.)، توسط یکی از مترجمان دربار صفوی، به دستور شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۴ ه.ق.)، پسر شاه عباس دوم و پدر شاه سلطان حسین، انجام گرفته است. این ترجمه در جزو انتشارات دانشگاه تهران (شماره مسلسل ۱۲۷۸، مهرماه ۱۳۴۷ ه.ش.)، به کوشش بانو بهمن دارابی چاپ شده است. مصحح، مقدمة مبسوطی بر کتاب افزوده و جنبه‌های گوناگون کتاب را بررسی کرده است.

درباره اصل کتاب ابن القسطنطی (یعنی مختصر زوزنی) او گوست مولر^۱ از زمانی دراز تحقیقات مفصل کرده بود و آن را با کتب مشابه چاپ شده و نشده از قبیل الفهرست ابن ندیم و عيون الانباء ابن ابی اصیبیعه و تاریخ الحکماء ظهیر الدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی و روضة الانوار شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری مقابله داده بود، اماً اجل مهلش نداد و کارش ناتمام ماند، تا اینکه لیپرت^۲ آن را با مراجعت به اوراق و یادداشت‌های مولر به سال ۱۹۰۳ در لایپزیگ منتشر کرد و در این راه احمد زکی پاشا عالم مصری نیز او را یاری کرد. پس از آن دخویه و سوتر نیز ملحوظات و تصحیحات مهمی بر این چاپ ایراد کردند [ماخذ لاتین] و اهمیت و اعتبار آن را برای اهل علم گوشزد کردند.

كتابنا

ارشاد الاربيب، ياقوت حموى، چاپ دارالمأمون؛ ج ٥، صص ٤٧٧-٤٩٤، چاپ مارگليوث.

الاعلام، خيرالدّين زركلى، طبع ششم، بيروت، ١٩٨٤ م.
إنبأ الرّوّاة على إنباء النّحاء، ابن القسطنطى، ٣ مجلد، قاهره، دارالكتب المصرىه ١٩٦٩-٧٤ م. به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم.
بغية التّوعاة، سيوطى، قاهره، ١٣٢٦ هـ.

تاريخ آداب اللغة العربية، جرجى زيدان، قاهره مطبعة الهلال، ١٩٠٣ م.
تاريخ الادب العربى، كارل بروكلمان، مترجم عربى عبدالحليم التجار، قاهره، دارالمعارف مصر، ١٩٧٤.

تاريخ الحكماء، ترجمة فارسى (سدۀ يازدهم هجرى)، مجهول المترجم، دانشگاه تهران (شماره ١١٧٤)، ١٣٤٧ هـ.

تاريخ الحكماء (من كتاب إخبار العلماء بأخبار الحكماء)، ابن القسطنطى، مواضع مختلف، چاپ لايبزىگ، ١٩٠٣، به كوشش ژوليوس ليپرت.

تاريخ مختصر الدّول، ابن العبرى، بيروت، ١٨٩٠ م، به كوشش م. صالحانى.
حسن المحاضرة، سيوطى، قاهره، ١٢٩٩ هـ.

الذریعة، آقا بازرگ تهرانى، بيروت، ١٤٠٣ هـ.

شذرات الذهب، ابن العماد، بيروت، قاهره، ١٣٥٠-٥١ هـ.

الطالع السعيد، ادفوی، قاهره، ١٩٣٦ م / ١٣٥٥ هـ. ق. علم الفلك، كارلو نالينو، (تاريخه عند العرب في القرون الوسطى)، رُم، ١٩١١ م.

عيون الانباء في طبقات الاطباء، ابن أبي اصبيعه، بيروت ١٩٦٥، به كوشش دكتور نزار رضا.
قوات الوفيات، ابن شاكر كتبى، چاپ بولاق، ١٢٩٩ هـ.

كشف الظنون، حاجى خليفه، استانبول، ١٣١٠ هـ.

المحمدون من الشعراء و اشعارهم، ابن القسطنطى، دمشق، مطبعة الحجاز، ١٩٧٥ م / ١٣٩٥

¹⁰"Ibn al-Kifti", in *Oriens*, R. Sellheim, VIII (1955), pp. 345-52.

A. Dietrich, art. "Ibn al-Kifti" in *Ency. of Islam*, vol. III, P. 840, New Edition.

Bibliotheca Mathematica, H. Suter, 3. Folge, IV Band, 1903, PP. 202-203

De Slane, Catalogue des manuscrits arabes de la Biliotheque Nationale, paris, 1883-1895, .2112: "C'est à tort que l'on a considéré ce dictionnaire comme un abrégé du Tabaqat al-Hokamâ du vizir 'Ali ibn yausof al-Qifti, mort en 646 de l'hégire (1248-1249 de J.C.)."

Deutsche Literaturzeitung, M. J. de Goeje, 1903, nr. 25.

Tarikh al-hukama auf Grund der Vorarbeiten Aug. Ibn al-Qift's Müller's
üerausgegeben von J. Lippert. Leipzig 1903, in 40.

Ueber den Kommentar des Muhammed ben 'Abdel bâqi xi, zejmoten Buche
des Euklides (Bibliotheca Mathematica, H. Suter 3. F., VII, 1907, S.
234-51.